فصلنامه علمی ـ پژوهشی مطالعات تفسیری
سال سوم، تابستان ۱۳۹۱، شماره ۱۰
صفحات ۳۰ ـ ۷

Commentary Studies
A Quarterly Research Journal
Vol. 3, Summer 2012, No. 10

تفسیر مقارن آیه شریفه خمس

محمد فاکر میبدی*

چکیده

آیه ۴۱ سوره انفال یکی از آیات مورد مناقشه مفسران فریقین است. اهل‌سنت بر این باور است که تخمیس در آیه، منحصر به غنائم جنگی است؛ درحالی‌که شیعه به فراغنیمتی بودن خمس اعتقاد دارد. افزون‌براین، درباره اصناف مذکور در آیه باور غالب اهل‌سنت بر این است که نام خدا تشریفاتی است و تنها سهم پیامبرﷺ را باور دارند. درباره مقصود از قرابت و اصناف سه‌گانه در آیه، دیدگاه‌های شیعه با اهل‌تسنن تفاوت ماهوی دارد؛ شیعه تمامی خمس را از آنِ خاندان پیامبرﷺ می‌داند؛ درحالی‌که اهل‌تسنن تنها سهم ذوالقربی را برای بنی‌هاشم قرار می‌دهد. مقاله با نگاه تطبیقی و مقارن به بررسی این مسائل می‌پردازد.

واژگان کلیدی

خمس، غنیمت، ربح، سهام‌بران خمس.

---

*. دانشیار جامعة المصطفیﷺ العالمیة. m_faker@miu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۴/۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۲۰

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]
[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

طرح مسئله

منظور از آیه خمس، آیه ۴۱ سوره انفال است که خداوند در آن می‌فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

آیه خمس ازجمله آیات مورد اختلاف مفسران شیعه و اهل‌سنت است؛ مهم‌ترین محور منازعه، تخصیص خمس به غنیمت جنگی، و یا شمول آن نسبت به امور دیگر است. اهل‌تسنن مدعی انحصار خمس به غنیمت جنگی، و شیعه مدعی فراغنیمتی بودن آن است. از سوی دیگر، این سؤال در بین مفسران شیعه و سنی مطرح است که آیا طرح اصناف شش‌گانه در آیه موجب تقسیم خمس به شش قسمت است، یا اینکه برخی از این اصناف تشریقاتی است و سهم‌شان به دیگری منتقل می‌شود؟ همچنین اینکه مقصود از قرابت در آیه، قرابت با کیست؟ قرابت با غانم یا پیامبرﷺ، و نیز آیا سیادت و انتساب به پیامبر در اصناف سه‌گانه اخیر شرط است؟

این مقاله بر آن است تا دیدگاه‌های فریقین درباره این آیه شریفه را بررسی و به بخشی از شبهات مطرح دراین‌باره پاسخ دهد.

مفهوم‌شناسی خمس

خُمُس بر وزن کمُد، با خُمس بر وزن خُلد، به یک معناست و هردو به‌معنای یک سهم از پنج سهم می‌باشد؛ چنان‌که گفته می‌شود: «خمست القوم، اخذت خُمس اموالهم.» (فیومی، ۱۴۱۴: واژه خمس) در قرآن کریم خمس و اعشار مشابه بر وزن فُعُل به‌کار رفته است؛ مانند:

... لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ ... فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ. (نساء / ۱۲)

زمان و شأن نزول آیه

مفسران بر این باورند که این آیه شریفه درباره جنگ بدر و غنائم آن نازل شده است. واقدی این آیه را مربوط به غزوه بنی‌قینقاع می‌داند که در نیمه شوال، و یک ماه پس از جنگ بدر و بیست ماه بعد از هجرت رخ داده است. (آلوسی، بی‌تا: ۵ / ۲۰۰) اما آنچه از سیاق آیه و آیات قبل و بعد از آن به‌دست می‌آید، این

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

است که آیه به‌دنبال مشاجره و منازعه بر سر تقسیم غنائم جنگ بدر بوده است. علامه طباطبایی دراین‌باره می‌نویسد: «ارتباط آیات در سوره و صراحت آن به جنگ بدر، کاشف از این است که تمامی سوره ـ و ازجمله آیه غنیمت ـ درباره واقعه بدر و حوادث پس از آن نازل شده است.» البته ایشان معتقد است آیه خمس بعد از آیه «فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا» (انفال / ۶۹) نازل شده است. (طباطبایی، بی‌تا: ۹ / ۹)

آغاز این سوره بیانگر این است که عده‌ای از مسلمانان بعد از جنگ بدر بر سر تقسیم غنائم جنگی مشاجره کردند و خداوند برای ریشه‌کن ساختن ماده اختلاف، غنائم را دربست در اختیار پیامبر گذاشت تا هرگونه صلاح می‌داند، آن را مصرف کند و پیامبرﷺ آنها را در میان جنگجویان به‌طور مساوی تقسیم کرد. (ر.ک: محامد، ۱۳۹۱: ۹۲ ـ ۹۰)

آیت‌الله مکارم شیرازی درباره این آیه می‌نویسد:

> این آیه در حقیقت بازگشت به همان مسئله غنائم است، به‌تناسب آیاتی که درباره جهاد، قبل از این وجود دارد و ازآنجاکه جهاد غالباً با مسئله غنائم آمیخته است، تناسب با ذکر حکم غنائم دارد. سپس حکم را از مسئله غنائم جنگی نیز فراتر برده و به همه درآمدها اشاره کرده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۷ / ۱۷۲)

تفسیر آیه

با توجه به این معنا، برخی واژگان آیه نقش اساسی در تفسیر و رسیدن به مراد آیه دارد. ازاین‌رو ضروری است قبل از ورود به تفسیر آیه، تبیین شوند.

یک. عبارت «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ»

این جمله فعلیه که با فعل امر «إعلموا ...» آغاز شده است، بی‌شک گروهی را مخاطب خود قرار داده است. در اینجا دو سخن است؛ نخست اینکه گروه مخاطب در این خطاب کیست؟ با توجه به اینکه روش قرآن در بیان احکام این است که غالباً با خطاب «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا» آغاز و سپس به بیان مأموریت و دستورالعمل‌های عملی و حقوقی می‌پردازد، مانند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ» (بقره / ۱۷۸) و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء / ۵۹) و در این سوره نیز چند بار تعبیر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» (انفال / ۱۵، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۲۹ و ۴۵) آمده است، نباید تردید داشت که مخاطب این آیه نیز مؤمنان هستند. ازاین‌رو بسیاری از مفسران مخاطب آیه را آشکارا و با تعبیر «أيها المؤمنون» بیان کرده‌اند. (آلوسی، بی‌تا: ۲ / ۳۴۸)

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

سخن دوم اینکه، برخلاف دیگر موارد که قرآن کریم با صیغه و یا ماده امر، نهی و یا جمله خبریه که متضمن انشاست، به تشریع و بیان مأموربه پرداخته است، در اینجا به‌جای «أخمِسوا غنائمَکم» یا «خمّسوا»، با تعبیر «اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ» حکم را بیان کرده است. با مرور در موارد کاربرد این شیوه در قرآن کریم، ازجمله مواردی در خود این سوره مانند «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِه وَأَنَّهُ إِلَيْه تُحْشَرُونَ» (انفال / ۲۴) و «وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (انفال / ۴۰) می‌توان دریافت شارع در مقام نوعی تنبیه و هشدار به مخاطب و بیان اهتمام به شأن خمس است. به‌هرصورت، با جمله «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّه خُمُسَهُ» و آوردن کلمه «أن» در آغاز و انجام کلام، با تأکید تمام، تشریع خمس غنائم و اموال را به مسلمین اعلام نمود و در حقیقت مانند «كُتِبَ عَلَيْه أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ» (حج / ۴) است. علامه طباطبایی می‌نویسد: «آیه در مقام تشریع حکم ابدی خمس مانند دیگر تشریعات قرآنی است.» (طباطبایی، بی‌تا: ۹ / ۹۱) دروزه، از مفسران اهل‌تسنن معاصر که قرآن را براساس ترتیب نزول تفسیر کرده است، در زمینه تشریع حکم خمس می‌نویسد: «این آیه گرچه درباره غنائم جنگ بدر نازل شده است، اما شیوه تشریع به‌طور مطلق آمده است تا حکم مستمر همه غنائم را بیان کرده باشد.» (دروزه، ۱۳۸۳: ۷ / ۵۰) وی سپس می‌افزاید: «این به‌لحاظ تاریخ تشریع قرآنی، اولین حکم مالی رسمی تعریف‌شده است که به‌موجب آن، حاکم اسلامی که در وجود پیامبرﷺ ظهور کره است، براساس مصالح اسلامی هزینه نماید.»

معنای غنیمت

غَنِیمه، غُنْم و مغنم از نظر ساختاری مصدر، و جمع آنها غنائم و مغانم است. برخی لغویان غنیمت را به فایده بردن از چیزی که پیش از آن مالک نبوده، معنا کرده‌اند. (ابن‌فارس، ۱۴۲۰: واژه غنم) راغب، از لغت‌شناسان قرآنی معتقد است غُنْم، به ضم غین، در اصل به‌معنای مال دشمن است که انسان بدان دست می‌یابد؛ سپس در هر چیزی که به انسان می‌رسد، خواه از دشمن باشد یا غیر دشمن، به‌کار رفته است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: واژه غنم) مجموع این کلمات مفید این معناست که غُنم و غنیمت در اصل به مالی گفته می‌شود که متقوم به چند عنصر است: حصول بدون مشقت، نبودن مالکیت قبلی، عدم شراکت غیر در آن و قرار گرفتن در دسترس انسان. لکن هرکدام از ارباب لغت، به یکی از ویژگی‌ها اشارت کرده‌اند؛ ازاین‌رو هیچ تهافتی بین کلمات فوق وجود ندارد؛ چراکه تماماً بر وصول و دسترسی بر مال دلالت می‌کند.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

مفسران شیعه معتقدند به‌دلیل اطلاق غنیمت و عرف لغت، خمس در هر سودی که به‌دست بیاید، واجب است؛ خواه از غنائم باشد یا از سود کار و تجارت یا گنج و معدن و غوص و امثال آن که در کتب فقهی آمده است. (طوسی، بی‌تا: ۵ / ۱۲۳) علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه می‌نویسد: «غنم و غنیمت یعنی رسیدن به فایده؛ خواه از راه تجارت باشد یا کار و یا جنگ، و در این آیه به‌حسب مورد نزول، بر غنیمت جنگی منطبق شده است.» (طباطبایی، بی‌تا: ۹ / ۸۹) براساس این دیدگاه، غنیمت دو کاربرد دارد: یکی معنای خاص که منظور همان است که در میدان جنگ و با مقاتله به‌دست می‌آید و می‌توان آن را غنیمت جنگی نامید؛ دوم معنای عام که افزون‌بر غنیمت جنگی، شامل ارباح مکاسب، گنج، معدن و غوص نیز می‌شود. ازاین‌رو در تعریف غنیمت به‌معنای خاص گفته‌اند: «ما اخذ من الکفار ان کان مع القتال فهو غنیمة.» (سیوری، بی‌تا: ۱ / ۲۴۸)

مفسران اهل‌سنت ازجمله ابن‌عربی می‌نویسند: «سه اصطلاح داریم: أنفال، غنائم و فیء. مراد از انفال، زیادی بر اصل است و غنیمت جنگی نیز داخل همین مقوله است؛ چون فزونی بر مال حلال است؛ و فیء مالی است که به‌وسیله جنگ به‌دست می‌آید و مؤمنان از آن بهره‌مند می‌شوند.» (ابن‌عربی، بی‌تا: ۲ / ۸۳۶) فخر رازی نیز «ما غنمتمْ» را به غنیمت جنگی تفسیر کرده و در تعریف آن می‌نویسد: «غنیمت در شریعت عبارت است از اموالی که از مشرکان به‌وسیله قهر و غلبه و جنگیدن به‌دست مسلمین می‌افتد.» (رازی، ۱۴۲۰: ۱۵ / ۱۲۴) کیا الهراسی نیز می‌نویسد: «مراد از غنیمت، مال کفار است که با قهر و غلبه به‌دست مسلمین می‌افتد و هرچند لغت اقتضای تخصیص را ندارد، لکن عرف شرع، لفظ غنیمت را مقید به این نوع نموده است.» (کیا الهراسی، ۱۴۰۵: ۳ / ۱۵۶) قرطبی نیز با قبول این سخن می‌افزاید: آنچه از کفار به مسلمین می‌رسد، دو گونه است: اول مالی که بدون جنگ و نبرد به‌دست می‌آید؛ دوم مالی که با جنگ از دشمن گرفته می‌شود. نوع اول را فیء، و نوع دوم را غنیمت نامیده است. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۱)

تغییر در مفاد غنیمت

در اینکه مورد نزول «ماغَنِمْتُمْ»، جنگ بدر و تقسیم غنائم آن است، جای بحث و گفتگو نیست؛ بحث در این است که آیا مراد از غنیمت تنها غنائم جنگی است، یا دیگر مغانم را نیز شامل می‌شود؟ و اگر به فرض مربوط به جنگ باشد، آیا می‌توان در آیه تصرف و آن را تضییق نمود یا توسعه داد؟ اگر بتوان چنین تصرفی کرد، باید گفت حق با مفسران شیعه است؛ وگرنه باید پذیرفت سخن اهل‌سنت به واقع نزدیک‌تر است.

با مراجعه به آرای فقهی و تفسیری دانشمندان شیعه و سنی به‌خوبی معلوم می‌شود که آیه

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

شریفه، از تضییق و توسعه در امان نمانده است. به عبارت دیگر، مفاد آیه از یک سو از محدوده غنمیت خاص فراتر رفته و از سوی دیگر، در غنائم جنگی نیز تخصیص خورده است. ازاین‌رو لازم است ابتدا توسعه و تخصیص‌های آیه بررسی شود.

دانشمندان شیعه، اعم از فقها و مفسران معتقدند غنیمت مذکور در آیه، فراتر از غنیمت جنگی است؛ لذا شامل اموال و امور دیگر نیز می‌شود. (نجفی، ۱۳۶۷: ۱۶ / ۹) استدلال این فقها چنین است که در مفهوم واژه «غُنْم»، خصوصیت قتال و حرب لحاظ نشده است. این مطلب از اینکه واژه غُنم در مقابل واژه «غُرم» قرار دارد، به‌خوبی روشن می‌شود و این کاربرد چنان مشهور است که می‌گویند: «**من له الغُنم، فعليه الغُرم.**» غنیمت و مغنم نیز از همین واژه و معنا مشتق است؛ ازاین‌رو منحصر به غنائم جنگی نیست. اگر این سخن رخ نماید که واژه غنیمت دراثر کثرت استعمال در غنائم جنگی، حقیقت عرفیه شده و شارع نیز همین معنا را اراده کرده است، باید گفت اگر به‌فرض درخصوص واژه غنیمت این‌گونه باشد، در کاربرد فعل ماضی «غَنِمْتُمْ» و نیز «مغانِم» نمی‌توان چنین ادعایی کرد. مؤید این سخن، کاربرد واژه مغانم در ربح و سودهای غیر جنگی، بلکه سودهای اخروی است؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: «فَعِنْدَ اللَّه مَغانِمُ كثِيرَةٌ.» (نساء / ۹۵)

همان‌گونه که ملاحظه شد، در بینش اهل‌تسنن مراد از «ما غَنِمْتُمْ» که خمس بدان تعلق دارد، غنیمت جنگی است؛ اما با رجوع به آثار فقهی آنها روشن می‌شود که اینان افزون‌بر غنائم جنگی، اموال و امور دیگری را نیز متعلق خمس می‌دانند. البته اهل‌تسنن به‌طور مستقل از خمس بحث نکرده‌اند؛ لکن در بحث از زکات، به اموری که متعلق خمس است، اشارت کرده‌اند. در اینجا نیز ممکن است گفته شود منظور از خمس که در ادامه زکات بیان شده، همان زکات است که به مقدار یک‌پنجم تعیین شده است؛ ازاین‌رو ارتباطی به خمس مصطلح نزد شیعه ندارد. لکن این سخن درستی نیست؛ چراکه خود فقهای اهل‌تسنن تصریح کرده‌اند که مصرف خمس اموالی چون معدن، رکاز، کنز و ... همان مصرف خمس غنیمت است و به همین خاطر در تفصیل و شرح آیه خمس آمده است.

مؤید دیدگاه شیعه، تعبیر «مِنْ شَیْءٍ» در ادامه آیه است؛ زیرا کلمه «من»، بیانیه است که ابهام در «ما» موصول را برطرف می‌کند. این نکته‌ای است که نه‌تنها مفسران ادیب، بلکه مفسران مذاهب مختلف و با گرایش‌های گوناگون کلامی، فقهی، عرفانی و ... به‌نوعی به آن اذعان دارند.

درخصوص «مِن شَیءٍ»، سه دیدگاه از مفسران شیعه به‌چشم می‌خورد:

۱. خاص «غنیمت»؛ بعضی بر این باورند که استفاده عموم از آیه بعید است؛ زیرا ظهور آیه در غنیمت جنگی بوده و بهتر است «شیء» فقط به غنیمت تفسیر شود و وجوب خمس در موارد هفت‌گانه

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

دیگر را از ادله فراقرآنی چون اجماع و اخبار جستجو کرد. همچنین معتقدند غیر از غنیمت جنگی، کنز، غوص، ارباح مکاسب و بقیه اموال، مشمول اصل عدم خمس است. (کاظمی، ۱۳۶۵: ۲ / ۸۱)

۲. کلی نسبی؛ برخی معتقدند معنای «من شیء» هرآنچه را که اسم شیء بر آن درست آید، حتی ریسمان و چوب، شامل می‌شود؛ زیرا لفظ «شیء» به‌دلیل تنکیر و تنوین، اقتضای عموم دارد و هرچیز ریز و درشتی را دربر می‌گیرد؛ اما شامل کنز، معدن و غوص نمی‌شود؛ چراکه این امور سه‌گانه به‌دلیل روایی، مشروط به نصاب شده است. (کاشانی، ۱۴۲۳: ۳ / ۴۱)

۳. عموم بدون تخصیص؛ بدین معنا که «من شیء» بدون استثنا شامل غنیمت از هرچیز، اعم از غنیمت جنگی و مغانم غیر جنگی، بلکه هر نوع فایده و سود حلال می‌شود. مؤید این وجه، کاربرد واژه غنیمت در قرآن است که می‌فرماید: «فَعِنْدَ اللَّه مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ» (نساء / ۹۴)، «إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَيٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا» (فتح / ۱۵) و «وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا.» (فتح / ۱۹) بنابراین غنیمت شامل هر نوع محصول اعم از صنعت، زراعت، تجارت، هبه و هدیه می‌شود؛ مگر اینکه دلیلی بر استثنا وجود داشته باشد.

مفسران اهل‌سنت نیز به‌صراحت بیان داشته‌اند که مفاد «مِنْ شَيْءٍ» این است که هرآنچه اسم شیء بر آن صادق باشد و به تعبیر خودشان «حتی الخیط و المخیط» (نخ و سوزن)، در دایره «ما غنمتم» قرار دارد. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۵ / ۴۸۵؛ نیشابوری، ۱۴۱۶: ۳ / ۴۰۱، آلوسی، بی‌تا: ۵ / ۲۰۰؛ حقی برسوی، بی‌تا: ۳ / ۳۴۷) برپایه این بینش، مراد از شیء تنها مال کافر است که در غنیمت جنگی نمود یافته است. در این دیدگاه، اموالی که در دسترس انسان قرار می‌گیرد، اقسامی دارد: یک قسم مالی است که متعلق زکات است؛ قسم دوم معدن و رکاز و دفینه‌هاست که متعلق خمس است؛ قسم سوم غنیمت است که متعلق خمس بوده و آیه غنیمت تنها به این قسم اشارت کرده است؛ قسم چهارم، ارباح مکاسب است که تماماً برای مالک آن است.

البته باید توجه داشت که در این دیدگاه، دو استثنا در تقسیم خمس وجود دارد؛ یکی زمین که در راستای تعمیم، و دوم سَلَب که در راستای تخصیص است. پیشوای مالکیه می‌گوید: آیه، زمین غنیمتی را نیز مشمول خمس می‌داند. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۵) لکن بیشتر مفسران اهل‌تسنن، زمین غنیمتی را از دایره حکم تخمیس خارج کرده و معتقدند: زمین از آنِ همه مسلمین است و نمی‌توان با تخمیس، آن را در اختیار غانمین قرار داد. (همان: ۴) در فقه و تفسیر شیعه نیز اراضی از تقسیم بین غانمین استثنا شده است. (نجفی، ۱۳۶۷: ۱۶ / ۶ و ۶۷ و ۲۶ / ۲۸۲)

استثنای دوم، سَلَب است. سلب به فتح «لام»، چیزی است که همراه جنگجو در میدان جنگ

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

است؛ از قبیل لباس، سلاح و مرکب. (ابن‌منظور، بی‌تا: کلمه سلب) فقها نیز مواردی چون لباس، عمامه، کلاه، زره، سپر، سلاح، نیزه و چاقو را به‌عنوان سلب برشمرده‌اند. (نجفی، ۱۳۶۷: ۲۱ / ۱۹۰) در روزگار حاضر چه‌بسا سلب شامل وسایلی چون ساعت، موبایل، دوربین عکاسی، قلم، چکمه و امثال آن نیز شود؛ اما سلاح، به‌خصوص سلاح‌های سنگین، تابع قوانین حکومت و نظام است. به‌لحاظ تفسیری، هرچند عموم «مِنْ شَیْءٍ» در آیه شریفه مفید این معناست که همه آنچه به غنیمت گرفته می‌شود، باید تخمیس و تقسیم شود، اما افزون‌بر زمین، سَلَب نیز جزو مستثنیات است. البته ممکن است مالکیت مقاتل نسبت به سلب را مشروط به اجازه قبلی پیامبر و امام کنیم. (همان: ۱۸۶) برخی علمای اهل‌تسنن معاصر نیز معتقدند اعطای سلب از اختیارات پیامبر و امام است و اینکه پیامبرﷺ فرمود: «من قتل قتیلاً فله سَلَبُه»، در حقیقت تصرفی است که از مقام امامت و سیاست صورت گرفته است، نه به‌عنوان رسالت و نبوت. (زحیلی، بی‌تا: ۶ / ۴۱۸)

به‌هرصورت با تعمق در ادله، تتبع در آثار و دقت در تعابیر قرآنی و تفسیری می‌توان دریافت که در الفاظ آیه و ظهور آن تصرفاتی صورت گرفته است که قرآن‌پژوه را به‌سمت وسعت معنا سوق می‌دهد:

۱. واژه «غَنِمْتُم» که صیغه ماضی است، منحصر به غنائم جنگی گذشته نیست؛ بلکه شامل غنائم آینده نیز می‌شود؛ وگرنه باید آیه را تنها به غنائم جنگ بدر تا هنگام نزول آیه منحصر نمود.

۲. مفسرانی که می‌گویند مراد از «ما غَنِمتمْ» غنائم جنگی است، آن را از غنیمت جنگ بدر به غنائم دیگر جنگ‌ها سرایت داده و آیه را منحصر به مورد نزول ندانسته‌اند. این یک قاعده تفسیری است که مورد نزول آیه، تخصیص نمی‌زند. (طباطبایی، بی‌تا: ۹ / ۹۱)

۳. ظاهر «أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ» همه آن چیزی است که در جنگ و قتال به‌دست می‌آید و همه‌چیز، حتی خیط و مخیط را شامل می‌شود؛ درحالی‌که در مورد سَلَب، اسیران و زمین‌ها تخصیص خورده است؛ بدین بیان که اولی از آنِ قاتل، دومی از آنِ امام، و سومی از آنِ مسلمین است. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۴) شیعه نیز معتقد است افزون‌بر زمین، «صفو المال» و «قطایع الملوک» نیز از تخمیس و تقسیم بین غانمین بیرون است. امام صادقؑ در روایتی می‌فرماید: «قَطایع الملوک کلّهَا لِلإمَامِ، وَ لَیْسَ لِلنّاسِ فِیهَا شَیءٌ.» نیز در روایتی از امام کاظمؑ می‌خوانیم که فرمود:

> لِلإمامِ صَفْوُ المالِ، أَن یَأخُذَ مِنْ هَذه الاموَالِ، صَفْوها: الجَاریَةَ الفارِهَةَ، وَ الدابّةَ الفارِهةَ، وَ الثّوبَ، وَ المتاعَ ممّا یحِبُ او یَشْتَهي، فَذلک قَبْلَ القِسْمَةَ وَ قَبْلَ إخراجِ الخُمْسِ. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۵۲۴)

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

مفاد آیه و قواعد تفسیری

درخصوص تفسیر این آیه، دست‌کم سه قاعده مهم تفسیری می‌تواند حضور داشته باشد که لازم است بدان توجه نمود:

۱. قاعده سیاق

مراد از سیاق، قرینه متصل به سخن است که اجزای مختلف آن را به‌منزله کلام واحد، مرتبط و متناسب با هم قرار می‌دهد و موجب ظهور معنای مراد می‌شود. به‌هرصورت سیاق سوره انفال، به‌خصوص آیات قبل و بعد از آیه مورد بحث، درباره جنگ است و این موجب می‌شود تا گفته شود این آیه نیز درباره غنائم جنگ است؛ به‌خصوص اینکه فضا و سبب نزول نیز جنگ بدر بوده است. برخی نوشته‌اند وقتی خدا طبق «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّيٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (انفال / ۳۹) امر به قتال کرد، حکم غنیمت را نیز بیان نمود. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۵ / ۴۸۴) بعید نیست اهل‌تسنن با توجه به شأن نزول آیه که معرکه جنگ است، به قاعده سیاق تمسک کرده باشند. اما حقیقت این است که اقتضای سیاق، ابتدا سریان حکم از جنگ بدر به دیگر جنگ‌هاست، سپس تسری آن به گستره «ما غنمتم». ناگفته نماند که مفسران اهل‌تسنن اشارتی به دلیل تخصیص به غنائم نکرده‌اند؛ جز اینکه کیا الهراسی و قرطبی این تخصیص را مستند به عرف شرع و اتفاق مسلمین می‌دانند. (کیا الهراسی، ۱۴۰۵: ۳ / ۱۵۶؛ قرطبی ۱۳۶۴: ۸ / ۱) لکن باید توجه داشت که اولاً، با مخالفت شیعه اتفاقی در کار نیست؛ ثانیاً وحدت‌نظر اهل‌تسنن در مسئله، اتفاق واقعی نیست؛ بلکه نوعی اشتراک نظر طولی و تقلید خلف از سلف است.

۲. قاعده «العبرة بعموم اللفظ»

روشن است که بین دیدگاه شیعه و اهل‌تسنن در «مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ» تفاوت است؛ هم از ناحیه تفسیر غنیمت در «ما غَنِمْتُمْ»، و هم در شمول شیء در «مِنْ شَيْءٍ». همان‌گونه که اشاره شد، راز این تفاوت ممکن است در تمسک اهل‌تسنن به قاعده سیاق و تمسک شیعه به قاعده‌ای دیگر باشد؛ بدین معنا که با فرض جاری بودن قاعده سیاق و نقش سبب نزول در تعیین معنای «ما غنمتم» به غنائم، در اینجا قاعده دیگری نیز جاری می‌شود که به قاعده «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» معروف است. مفاد این قاعده بدین بیان است که عموم لفظ بر خصوص مورد سبب، مقدم است. (طباطبایی، بی‌تا: ۵ / ۳۷۰) به تعبیر دیگر، مناسبت به آیه و مورد به وارد تخصیص نمی‌زند.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

۳. رجوع به بیان نبوی و امام

بنابر بینش شیعی، پیامبرﷺ و امامان معصومﷺ و در بینش اهل‌تسنن، پیامبرﷺ و صحابه به‌عنوان مفسران قرآن می‌توانند کلیت و اجمال قرآن را تشریح و یا تفصیل دهند. این اصل بعد از ثبوت صدور و دلالت، بر همه قواعد حاکم است. در مصادر اهل‌تسنن، روایاتی از پیامبرﷺ وجود دارد که تنها تقسیم غنائم را بیان کرده است. (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳ / ۱۸۵) بدیهی است این دسته از روایات هرگز بیانگر انحصار خمس در غنیمت نیست. همچنین بنابر نظر اهل‌سنت، تفسیر نقلی صحابه اگر متواتر یا محفوف به قرائن قطعی و یا ملحق به آن باشد، حجت است. (طباطبایی، بی‌تا: ۱۲ / ۲۶۲) تفسیر درایی صحابه نیز اگر به‌عنوان مشاهده حسی در هنگام نزول بوده و از طریق صحیح و معتبر نقل شده باشد، ارزش دارد؛ اما اگر به‌صرف اجتهاد باشد، به‌خودی‌خود ارزشی ندارد. از سوی دیگر، دلیلی هم نداریم که صرف عنوان صحابی، مصحح سخنشان و مجوز پذیرش آن باشد. سخن تابعیان نیز اگر به‌صورت نقل از صحابی از پیامبرﷺ باشد، در حکم روایات است و اگر با اجتهاد خود به تفسیر پرداخته‌اند، با تفسیر دیگر مفسران تفاوتی ندارد. روشن است که تفسیر غنائم به غنائم جنگی از سوی تابعیان، بیشتر نتیجه اجتهاد آنهاست.

اما برپایه بینش روایی شیعه، غنیمت جنگی یکی از موارد متعلق خمس است؛ چنان‌که در روایت صحیح علی بن مهزیار از امام جوادﷺ می‌خوانیم که حضرت فرمود:

... فَأَمَّا الْغَنَائِمُ وَ الْفَوَائِدُ فَهِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ فِي كلِّ عَامٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَي «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّه خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ ...» وَ الْغَنَائِمُ وَ الْفَوَائِدُ يَرْحَمُک اللَّهُ فَهِيَ الْغَنِيمَةُ يَغْنَمُهَا الْمَرْءُ وَالْفَائِدَةُ يُفِيدُهَا ... . (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۵۰۱)

نیز در روایتی از امام صادقﷺ می‌خوانیم که در تفسیر آیه شریفه فرمود:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّه خُمُسَهُ ...» وَ اللَّه الإِفَادَةُ يَوْماً بيَوْمٍ إِلاّ أَنَّ أَبِي جَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِک فِي حِلٍّ لِيَزْكوا. (همان: ۵۴۶)

نتیجه

با توجه به دلایل زیر که نتیجه مباحث گذشته است، باید گفت «ما غَنِمتمْ» عموم و شمول داشته و شامل هر نوع ربح و سودی می‌شود:

۱. نفی انحصار کاربرد واژگان غنیمت، مغانم و غنمتم در خصوص غنائم جنگی.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

۲. توسعه در متعلق خمس از غنیمت و سرایت آن به رکاز و معدن در فقه اهل‌سنت.

۳. اخراج زمین از گستره وسیع «ما غَنِمتمْ» و «من شیء» و اختصاص آن به غیر زمین.

۴. تضییق دایره غنیمت به‌وسیله استثنای «خیرة» و «صفایا».

۵. مصلحت‌اندیشی امام مسلمین که می‌تواند مورد تقسیم و مصرف را تغییر داده و عملاً از ظهور آیه دست بکشد.

۶ . عدم تخصیص مورد نزول آیه به غنائم جنگ بدر.

۷. بیان مفسران حقیقی قرآن که براساس حدیث ثقلین، قرین قرآن‌اند و جدایی‌شان از یکدیگر امکان‌ناپذیر است.

در نهایت، رأی صائب این است که بگوییم غنم و غنیمت عبارت است از رسیدن به فایده، خواه از راه تجارت باشد یا کار و یا جنگ، که در این آیه به‌حسب مورد نزول، بر غنیمت جنگی منطبق شده و نیز اینکه «مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ»، منحصر به غنائم جنگی نیست؛ بلکه فراغنیمتی است.

ممکن است این مسئله رخ نماید که واژه غنیمت دراثر کثرت استعمال در غنائم جنگی، به‌منزله حقیقت عرفیه شده و شارع مقدس نیز همین معنا را اراده کرده است؛ لکن باید گفت اگر به‌فرض درخصوص واژه غنیمت این‌گونه باشد، در کاربرد فعل ماضی «غَنِمْتُمْ» و نیز «مغانِم» نمی‌توان چنین ادعایی نمود. مؤید این سخن، کاربرد واژه مغانم در ربح و سودهای غیر جنگی است؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: «فَعِنْدَ اللَّه مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ.» (نساء / ۹۴) همچنین اگر گفته شود برخی روایات شیعه مانند روایت ابن‌سنان از امام صادق﵇ که می‌فرماید: «لَيْسَ الْخُمُسُ إِلاّ فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً»، (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۴۸۵) بیانگر انحصار خمس در غنائم است، در پاسخ می‌گوییم وقتی ادله قطعی و روایات معتبر بر وجوب خمس وجود دارد، ادعای اختصاص وجهی نداشته و چنین روایتی تاب مقاومت ندارد. (نجفی، ۱۳۶۷: ۱۶ / ۴۶)

اما در مورد شبهه تحلیل خمس در عصر غیبت که مفاد برخی روایات ازجمله روایت پیش‌گفته مؤذن بن عیسی از امام صادق﵇ که فرمود: « ... إِلاّ أَنَّ أَبِي جَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِک فِي حِلٍّ لِيَزْكوا» است، (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۵۴۶) پاسخ اینکه، این موضوع ممکن است نسبت به حق مخصوص امام باشد، نه همه خمس، و یا مربوط به زمان خاص آن امام باشد. (همان: ۵۱) همچنین ادله قطعی وجوب خمس، اقوی و مقدم بر این‌گونه روایات است.

دو. عبارت «فَأَنَّ لِلَّه خُمُسَهُ»

رکن رکین آیه خمس، همین تعبیر کوتاه، ولی پرمعناست که به اصل تشریع حکم خمس پرداخته

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

است. عبارت پیش از این فقره برای تمهید صدور این حکم و بیان متعلق آن، و عبارت مابعد این فقره، بیانگر مصرف و سهم‌داران خمس است.

چنان‌که گذشت، خُمُس و خُمس هردو به‌معنای یک سهم از پنج سهم است. اما در اصطلاح فقهای شیعه، خمس عبارت است از حق مالی‌ای که خداوند آن را به‌عنوان اکرام، به‌ازای صدقه برای پیامبرﷺ و بنی‌هاشم قرار داده است. (همان: ۲) امثال این تعاریف مقتبس از روایات معصومینﷺ است؛ چنان‌که امام صادقؑ در روایتی می‌فرماید: «انّ اللهَ لا الاّ هُو لمّا حرّمَ علینَا الصّدقةُ أَنزلَ لَنَا الخُمْسَ، فَالصَدقةُ علَینَا حرامٌ، وَ الخُمسُ لَنا فرِیضَةٌ، وَ الکرامةُ لَنا حَلالٌ.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۲۷۰) در واقع مراد از «اصل» در تعاریف این است که خداوند در قرآن مستقیماً سهمی از اموال را به آنان اختصاص داده است. در مقابل این اصل، اموالی است که در اصل سهم خدا بوده و با اختیار پیامبرﷺ به آنان بازگشت می‌کند. اما در آثار فقهی اهل‌تسنن، به‌دلیل عدم اعتقاد به چنین خمسی و الحاق موارد آن به زکات، تعریفی از خمس و احکام آن به‌چشم نمی‌خورد.

البته باید توجه داشت که خمس پیش از اسلام نیز سابقه دارد؛ چنان‌که نقل است عَدی بن حاتم گفته است: من در جاهلیت رُبع می‌پرداختم و در اسلام خُمس پرداخت کردم؛ یعنی امرا و فرماندهان لشکر در جاهلیت یک‌چهارم از غنائم جنگی را از غانمین می‌گرفته و در مسیر مشخصی مصرف می‌کردند که اسلام آن را به یک‌پنجم کاهش داده است. (ابن‌منظور، بی‌تا: ۶ / ۶۶) اخبار نیز مؤید این مطلب است. در حقیقت خمس به‌نوعی جزو احکام امضایی به‌شمار می‌رود؛ چنان‌که در روایتی از امام صادقؑ که مبین وصیت پیامبرﷺ به علیؑ است، بدان اشاره شده است. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۵ / ۳) به‌هرصورت تردیدی نیست که فلسفه حکم خمس در کنار حکم فیء و انفال، تعدیل امور اقتصادی است؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: «کَیْ لَا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیَاءِ مِنْکُمْ.» (حشر / ۷)

برخی مفسران اهل‌تسنن معتقدند این بخش از اموال در اختیار حاکم اسلامی قرار گرفته تا آن را براساس مصالح اسلامی هزینه نماید. (دروزه، ۱۳۸۳: ۷ / ۵۰) این سخن در هنگام تشکیل حکومت اسلامی بروز بیشتری دارد و رهبر اسلامی با بسط ید، اموالی که از طریق خمس و سهم امام در اختیار دارد، در اموری که ردیف بودجه ندارد، هزینه می‌کند. اما راز اختصاص سهمی به خویشاوندان پیامبرﷺ در قالب سهم سادات ـ چنان‌که در روایات آمده ـ این است که این سهم در عوض زکات و صدقات است که برای اقربای پیامبرﷺ حرام است. در روایتی از امیرالمؤمنینؑ می‌خوانیم که فرمود: « ... وَ لَمْ یَجْعَلْ لَنَا سَهْماً فِي الصَّدَقَةِ أَکرَمَ اللَّهُ نَبِیَّهُ وَ أَکرَمَنَا أَنْ یُطْعِمَنَا أَوْسَاخَ مَا فِي أَیْدِي النَّاسِ.» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۵۳۹) در روایتی نیز فرمود:

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

... إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الْخُمُسَ خَاصَّةً لَهُمْ دُونَ مَسَاكِينِ النَّاسِ وَ أَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ عِوَضاً لَهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ تَنْزِيهاً مِنَ اللَّه لَهُمْ لِقَرَابَتِهِمْ برَسُولِ اللَّه ﷺ وَ كرَامَةً مِنَ اللَّه لَهُمْ عَنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ ... . (همان)

در مرویات اهل‌تسنن نیز همین معنا به‌چشم می‌خورد؛ چنان‌که طبری از مجاهد نقل می‌کند که گفته است: «... كان النبي ﷺ و ذو قرابته لايأكلون من الصدقات شيأ لايحل لهم فللنبي ﷺ خمس الخمس و لذي قراباته خمس الخمس.» نیز از علی ؑ روایت شده است که فرمود: «الصدقة علي رسوله ﷺ فعوضه سهما من الخمس عوضا مما حرم عليه و حرمها علي أهل‌بيته خاصة دون أمته.» (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳ / ۱۸۵)

سه. عبارت «فَأَنَّ لِلَّه خُمُسَه وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی وَالْيَتامی وَالْمَساكينِ وَابْنِ السَّبيلِ»

قرآن کریم براساس این فقره از آیه، خمس را متعلق به شش صنف می‌داند که عبارتند از: ۱. خدا؛ ۲. پیامبر ﷺ؛ ۳. خویشاوندان؛ ۴. ایتام؛ ۵. مساکین؛ ۶ . در راه ماندگان. لکن در بین مفسران شیعه و سنی این سخن مطرح است که آیا طرح این اصناف شش‌گانه موجب تقسیم خمس به شش قسمت می‌شود، یا اینکه برخی از این اصناف تشریفاتی است و سهم‌شان به دیگری منتقل می‌شود؟ وانگهی منظور از قرابت در آیه، قرابت با غانم است یا پیامبر ﷺ، و آیا سیادت و انتساب به پیامبر ﷺ در اصناف سه‌گانه اخیر شرط است یا نه؟

قرآن در پیشاپیش همه سهم‌ها، سهمی برای خود قرار داده و فرموده است: «فَأَنَّ لِلَّه خمسه.» تفسیر ذات مقدس باری‌تعالی روشن است و نیازی به شرح ندارد؛ لکن ازاین‌جهت که خداوند براساس ادله عقلی و نقلی، مالک مطلق هستی است، چنان‌که فرموده: «لِلَّه مُلْک السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ ما فيهنَّ»، (مائده / ۱۲۰) باید دید اختصاص سُدس الخُمس، یعنی یک‌ششم از یک‌پنجم غنیمت به خدا چه مفهومی دارد؟

بی‌تردید مالکیت مطلقه الهی نسبت به هستی، مالکیت تکوینی است و اختصاص سهم به خدا در این آیه، مالکیت تشریعی است و به‌عنوان سهم مستقل، معنای خاص خود را دارد. این معنا در چند وجه متصور است؛ نخست اینکه براساس آموزه‌های مشابه در قرآن، سبیل‌الله یک مسیر مصرف سهم‌الله است؛ مانند اینکه فرمود: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّه» (بقره / ۲۶۲) که باید به‌عنوان فی سبیل‌الله، در زمان پیامبر ﷺ و یا بعد از آن توسط غانم هزینه شود. دوم اینکه در زمان پیامبر ﷺ این سهم باید در اختیار آن حضرت قرار گیرد و بعد از ایشان، در اختیار ولی و امام هر زمان قرار گیرد؛ چنان‌که در روایت عبدالله بن بکیر از امام باقر و امام صادق ؑ می‌خوانیم که فرمودند: «خمسُ الله

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

للامامِ، خُمسُ الرّسولِ للامامِ، خُمسُ ذوي القُربي لِقرابةِ الرسولِ الامامِ ، واليَتامَي يَتامَي الرسولِ، والمَساكينَ مِنْهُم، وابناء السبيلِ مِنْهُم، فَلايخرُجُ مِنْهُم الي غَيرِهم.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۵۱۰)

اهل‌تسنن دو دیدگاه عمده درباره سهم خدا دارند؛ نخست اینکه بیان سهم خدا برای تبرک و شرافت است. فخر رازی ضمن تأیید و تأکید بر اینکه خدا سهم واقعی ندارد، می‌نویسد: خمس، پنج قسمت می‌شود که یک سهم از آنِ پیامبرﷺ و یک سهم برای اقربای آن حضرت از بنی‌هاشم، سه سهم نیز برای یتیمان، مساکین و ابناءالسبیل است. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۵ / ۴۸۵) بدیهی است این بدان معنا نیست که سهم خدا و سهم پیامبرﷺ، یعنی دوششم به آن حضرت داده می‌شود؛ بلکه با نادیده گرفتن سهم خدا، یک‌پنجم به آن حضرت داده می‌شود. قول دوم اینکه، سهم خدا باید در امور کعبه هزینه شود. (همان)

سهم بعدی، سهم پیامبرﷺ است که براساس نص قرآن کریم و بینش شیعی، یک سهم از شش سهم است. اهل‌تسنن در سهم‌داری پیامبرﷺ سخن یکسانی ندارند؛ برخی معتقدند پیامبر اصلاً سهمی ندارد و نام مبارکش مانند نام خدا، تشریفاتی است؛ ازاین‌رو خمس، چهار قسمت می‌شود. در مقابل این دیدگاه، برخی از اهل‌تسنن بر این باورند که همه غنیمت در اختیار پیامبرﷺ است و به‌هرنحو که بخواهد، می‌تواند آن را مصرف می‌کند؛ اگر خواست، تقسیم می‌کند و اگر نخواست، تقسیم نمی‌کند. (ر.ک به: قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۳) لکن با فرض اینکه قرآن کریم شش سهم مستقل را مطرح می‌کند که طبعاً هرکدام معنای خاص خود را دارد، بنابر دیدگاه شیعه، سهم آن حضرت تقریباً ۳٪ از کل غنیمت (تقریباً یک سی‌ام)، و برپایه باور اهل‌تسنن، سهم آن حضرت دقیقاً ۴٪ آن (یک بیست‌وپنجم) است.

سومین سهم از آنِ خویشاوندان است. قُرب در لغت به‌معنای فاصله بین قوم و محل آب دادن اغنام است که در حقیقت فاصله اندکی به‌شمار می‌آید. قربی، مانند قُرب، قرابة و قربة، مصدر و به‌معنای نزدیک ـ در مقابل بُعد ـ است؛ با این تفاوت که قُرب در مکان، قُربة در مکانت و منزلت، و قرابة و قربی در خویشاوندی کاربرد دارد. (فیومی، ۱۴۱۴: کلمه قرب) ولی به‌نظر می‌رسد در فرهنگ قرآن خویشاوندی نزدیک در قُربی تعبیه شده باشد؛ چنان‌که می‌فرماید: «وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوالْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ» (نساء / ۸)، «فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ» (روم / ۳۸) و «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ.» (شوری / ۲۳) بدیهی است که در این آیات، صرف خویشاوندی مطرح نیست؛ بلکه خویشاوندان خاص و نزدیک مراد است. به‌هرصورت در تفسیر قربی در آیه غنیمت، دیدگاه شیعه از اهل‌تسنن متمایز است.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

هرچند به‌حسب ظاهر آیه، ذوالقربی مطلق است و شامل اقربای پیامبرﷺ و اقربای غانم می‌شود، اما این اطلاق به‌وسیله روایات به اقربای پیامبرﷺ تقیید خورده است؛ بدین معنا که منظور از ذی‌القربی، اقربای پیامبرﷺ از نسل هاشم[1] است که منطبق بر بنی‌عبدالمطلب است؛ چنان‌که حماد بن عیسی از امام کاظمؑ روایت می‌کند که حضرت فرمود: «هَولاء الذّینَ جَعَل اللهُ لَهُم الخُمسَ هُمْ قِرابَةُ النّبي وَ هُمْ بَنُو عَبْدِالمطّلب ... .» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۲۷۷)

اما اهل‌تسنن سه تفسیر از ذی‌القربی دارند؛ مالک، سفیان ثوری و اوزاعی مانند شیعه معتقدند فقط بنی‌هاشم مراد است. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۱۲) شافعی و احمد از فقها و مجاهد، قتاده، ابن‌جریج و مسلم بن خالد از مفسران اهل‌سنت بر این باورند که مراد از ذوالقربی، بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب است. برخی نیز گفته‌اند مراد، همه قبیله قریش است؛ به این دلیل که پیامبرﷺ به هنگام انذار اقربا و در عمل به آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء / ۲۱۴) بر کوه صفا ندا داد: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ النَّارِ يَا مَعْشَرَ بَنِي كعْب بْنِ لُؤَيٍّ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ النَّارِ يَا مَعْشَرَ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ النَّارِ يَا مَعْشَرَ بَنِي هَاشِمٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ النَّارِ ... .» (ابن‌حنبل، بی‌تا: ۲ / ۳۶۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۳ / ۱۴۳) لکن این روایت از دو وجه با مشکل روبه‌روست؛ نخست آنکه، با ظاهر قرآن مخالف است؛ چراکه همه قریش، بنی‌کعب و بنی‌عبدمناف با عشیره اقربین سازگار نیست. دوم اینکه، با روایات دیگر در تعارض است؛ ازجمله اینکه طبری نقل می‌کند چون آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَک الأَقْرَبِينَ» نازل شد، پیامبرﷺ ندا داد: «يا فاطمة بنت محمد، يا صفية بنت عبدالمطلب، اتقوا النار و لو بشق تمرة.» نیز در روایت دیگری آمده است که به هنگام نزول آیه، پیامبرﷺ از اهل‌بیت و فصیله (در تقسیم‌بندی خاندان، دایره کوچک‌تر از قبیله است) خود شروع کرد. بنابر روایت دیگری نیز از بنی‌هاشم دعوت کرد. (طبری، ۱۴۱۲: ۱۹ / ۷۶) فخر رازی می‌نویسد: هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبرﷺ بر صفا قرار گرفت و ندا داد: «يا بني‌عبدالمطلب، يا بني‌هاشم، يا بني‌عبدمناف، يا عباس عم محمد، يا صفية عمة محمد إني لا أملک لكم من اللّه شيئا ... .» (رازی، ۱۴۲۰: ۲۴ / ۵۳۶) وانگهی حتی اگر بپذیریم منظور از

---

۱. هاشم [عمرو] بن عبدمناف، سرسلسله هاشمیون، چهار فرزند پسر به نام‌های شیبه (عبدالمطلب)، اسد (پدر فاطمه بنت اسد)، نضله و صیفی داشت که تنها از عبدالمطلب فرزندان پسر باقی مانده است که عبارتند از: عبدالله، ابوطالب، ابولهب (عبدالعزی)، عباس، حمزه، حارث، ضرار، زبیر، مقوّم، [حجل و غیداق]. از این فرزندان نیز تنها عبدالله، ابوطالب، ابولهب و حارث دارای فرزند بودند. (ر.ک به: ابن‌حزم، ۱۴۰۳: ۱۴) از میان فرزندان عبدالمطلب تنها از ابوطالب و عباس، فرزند پسر باقی مانده است. (نجفی، ۱۳۶۷: ۱۶ / ۹۰) بنابراین کسانی که سلسله اجدادشان به عباس (عبدالله بن عباس و عبیدالله بن عباس) و ابوطالب (علیؑ، جعفر و عقیل) منتهی شود، هاشمی هستند.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

«اقربین» در آیه انذار، همه قریش‌اند و آیه، مفید عموم اقرباست، باید گفت در آنجا دعوت بـه اسـلام مطرح است؛ ازاین‌رو دستور داده شد از نزدیکان شروع کند که همه قبیله قریش را دربر می‌گیرد؛ امـا در برنامه خمس، اعطای حق مطرح است؛ لذا باید با آیه «فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّـبِيلِ» (روم / ۳۹) و آیه مودت «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْه أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَـىٰ» (شـوری / ۲۳) مقایسـه شـود. ازاین‌رو، هیچ مفسر، محدث و فقیهی نگفته است که همـه افـراد مشـمول در آیـه «أَنْـذِرْ عَشـيرَتَک الأَقْرَبِينَ»، مشمول آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْه أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» هستند.

دلیل رأی دوم این است که بـه هنگـام جـدا کـردن سـهم ذوالقربـی در خیبـر بـین بنـی‌هاشـم و بنی‌عبدالمطلب، عثمان اعتراض کرد که ما منکر فضیلت بنی‌هاشم به‌دلیـل مکانتشـان نسـبت بـه شـما نیستیم؛ اما چرا به فرزندان عبدالمطلب می‌دهی، ولی ما را محروم می‌کنی؟ ما همه یکی هستیم! حضرت فرمود: «إنهم لم يفارقوني في جاهلية ولا إسلام، و إنما بنوهاشم و بنوالمطلب شئ واحد.» (نمیری بصری، بی‌تـا: ۲ / ۶۴۴) ضمن اینکه عثمان بن عفان از نوادگان هاشم نیست؛ بلکه از برادرزادگان اوست.

شایان ذکر است بین رأی نخست که مطابق با دیدگاه شیعه است، با رأی دوم تفـاوتی بـه‌چشـم نمی‌خورد؛ زیرا چنان‌که بیان شد، بنی‌هاشم با بنی‌عبدالمطلب منطبق بر یکدیگرند. ممکن است گفتـه شود اگر مراد از ذی‌القربی، خاندان پیامبرﷺ باشند و سـه گـروه بعـدی، یعنـی یتیمـان، مسـاکین و ابن‌السبیل نیز از همین خاندان باشند، بایـد پـذیرفت کـه صـاحبان خمـس سـه صـنف، یعنـی خـدا، پیامبرﷺ و اقربای آن حضرت خواهد بود و دیگر بیان شـش مـورد، معنـا و مفهـومی نـدارد. برخـی گفته‌اند با تفسیر ذی‌القربی به امام معصومؑ که پس از پیامبرﷺ زمـام امـور مسـلمین را برعهـده دارد، مشکلی باقی نمی‌ماند. (نجفی، ۱۳۶۷: ۱۶ / ۸۶) ابن‌شهرآشوب ایـن سـخن را بـه مفـرد بـودن ذی‌القربی ربط داده و می‌نویسد: مفرد بودن برای این است کـه بیـان کنـد ذی‌القربـی، امـام پـس از پیامبرﷺ است؛ زیرا اگر امام و جانشین پیامبرﷺ مقصود نباشد، چنین لازم می‌آید که موارد عطـف، یعنی یتامی، مساکین و ابن‌السبیل، غیـر ذوی‌القربـی باشـند؛ چراکـه عطـف، اقتضـای مغـایرت دارد. (ابن‌شهرآشوب مازندرانی، ۱۴۱۰: ۲ / ۱۰۷) بعضی در رد این سخن گفته‌اند: ممکن است از تعبیـر بـه مفرد، اراده جنس شده باشد، و لزوم تغایر عطف را می‌توان با عطف خاص بر عام، و یـا عنایـت ویـژه حل نمود. (سیوری، بی‌تا: ۱ / ۲۳۵)

هرچند سخن مذکور ممکن است ناتمام باشد؛ چراکه در زمان رسالت، امامت امـام مطـرح نبـوده است و به‌ناچار باید گفت منظور، زمان پس از پیامبرﷺ است کـه دراین‌صـورت، رسـالت مفهـومی ندارد، لکن بیان اخیر نیز خالی از اشکال نیست؛ چراکه با عطف خاص بر عام این مشکل رخ می‌نماید

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

که صاحبان سهام پنج مورد بیشتر نیستند. لکن آنچه در اینجا می‌توان گفت این است که با حفظ تغایر عطف، مراد از ذی‌القربی، اقربای نزدیک پیامبرند، قطع‌نظر از نیازمندی، و سه گروه بعدی، اقربای نیازمند آن حضرت‌اند. در حقیقت حقی که برای ذی‌القربی معین شده است، حکمت دیگری غیر از نیاز مادی دارد؛ سهم ذی‌القربی طبق تشخیص نبوی است و سهم‌های دیگر، به خویشان پیامبرﷺ اختصاص دارد؛ چنان‌که پیامبرﷺ پس از نزول آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَيٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ» (اسراء / ۲۶؛ نحل / ۹) فدک را به فاطمه‌ؑ عطا کرد. (سیوطی، ۱۴۰۴: ۶ / ۲۶۲)

به‌هرصورت ظاهر آیه مفید این معناست که ذی‌القربی، مشروط به فقر و نیاز نیستند؛ هرچند ابوحنیفه قید فقر را بدان افزوده است. ابن‌عربی ضمن نقل ادعای ابوحنیفه، آن را نوعی نسخ ناروا می‌داند. (ابن‌عربی، بی‌تا: ۲ / ۸۶۰)

آیه شریفه در فقره بعدی به بیان سهم‌داران سه‌گانه دیگر، یعنی یتیمان، نیازمندان و در راه ماندگان اشارت کرده است. یتامی و ایتام، جمع یتیم، به‌معنای کودکی است که پدر خود را از دست داده است. (جوهری، ۱۴۰۷: کلمه یتم) یتیم در مقابل «عجیّ» به‌معنای کسی که مادرش را از دست داده باشد، قرار دارد و اگر هردو (پدر و مادر) را از دست داده باشد، به او «لطیم» گفته می‌شود. (فیومی، ۱۴۱۴: کلمه یتم) واژه یتیم هرچند در لغت به هر کسی که پدر خود را از دست داده، اطلاق می‌شود، اما در عرف شرع، با توجه به بحث حجر، منظور کسی است که علاوه‌بر نداشتن پدر، به مرحله بلوغ و رشد نیز نرسیده است؛ چنان‌که در روایتی امام کاظمؑ درباره پایان یتیمی می‌فرماید: «اذَا احْتَلَمَ وَ عَرَفَ الأَخْذَ و العَطاءَ؛ هرگاه محتلم شود و دادوستد را بشناسد.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱ / ۴۴)

واژه «مسکین» از ریشه «سکن سکوناً» به‌معنای بی‌حرکت است؛ اما اینکه چرا به نیازمند، مسکین گفته می‌شود، به این دلیل است که نزد مردم، ساکن و بی‌حرکت است، و یا به این دلیل که احتیاج و نیازش او را از حرکت باز داشته است. (فیومی، ۱۴۱۴: کلمه سکن) به‌هرصورت مقصود از مسکین، فرد نیازمند است. ارباب لغت می‌گویند: مسْکین یعنی فقیر، و گاهی نیز به‌معنای ذلت و ضعف است. (جوهری، ۱۴۰۷: کلمه سکن) محققان در باب فرق بین فقیر و مسکین به سه فرق اشارت کرده‌اند: اول اینکه، فقیر کسی است که بخشی از زندگی‌اش اداره می‌شود و مسکین یعنی کسی که اصلاً نمی‌تواند زندگی خود را اداره کند. دوم اینکه، فقیر نیازمند زمین‌گیر است، ولی مسکین نیازمند سالم است. سوم اینکه، فقیر درخواست نمی‌کند، ولی مسکین سؤال می‌کند. (سیوری، بی‌تا: ۱ / ۲۳۵) اگر بپذیریم که مسکین بدحال‌تر از فقیر است، (فیومی، ۱۴۱۴: کلمه سکن) تفاوت دوم درست به‌نظر نمی‌رسد.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

از کاربرد این دو واژه در قرآن نیز می‌توان به تفاوت آنها پی برد؛ چراکه فقیر در بیشتر موارد در برابر غنی به‌کار رفته است، مانند: «إِنْ يَكُنْ غَنِيّاً أَوْ فَقِيراً»، (نساء / ۱۳۵) و مسکین بیشتر به کسی اطلاق شده که نیاز فوری دارد؛ چنان‌که در کفارات آمده است: «فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ» (بقره / ۱۸۴) و «إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ.» (مائده / ۸۹ و ۹۵) بدیهی است که طعام، مصرف روزانه است؛ خلاف کمک‌های دیگر که قابل نگهداری ماهانه و سالانه می‌باشد. مؤید این تفاوت، عطف مسکین بر فقیر در مصرف صدقات است که می‌فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ.» (توبه / ۶۰) در نتیجه می‌توان گفت وضع مسکین بدتر از فقیر، و نیازش بیشتر است.

واژه «ابن‌السبیل» به‌معنای کسی است که در راه مانده است و هزینه بازگشت به شهر خود را ندارد. (ابن‌منظور، بی‌تا: ۱۱ / ۳۲۱) ازاین‌رو به چنین شخصی «ابن‌السبیل» گفته می‌شود که ملازم راه است، و یا اینکه مسافرت او را در این وضعیت قرار داده است.

شیعه، هاشمی بودن را شرط دریافت این سهام می‌داند. فاضل مقداد، از فقه‌القرآن نویسان شیعه به‌صراحت می‌گوید: این سهام سه‌گانه از آنِ فرزندان عبدالمطلب است. (سیوری، بی‌تا: ۱ / ۲۵۰) یتیم و مسکین به اعتبار نیازشان مستحق خمس‌اند؛ مسافر در راه مانده نیز مجاز به دریافت خمس است و به قرینه تقابل ابن‌السبیل با مسکین، معلوم می‌شود که فقرِ در وطن شرط نیست؛ بلکه نیاز در سفر برای دریافت خمس، کافی است. البته ممکن است با توجه به آیه «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده / ۲) که متضمن نهی از تعاون بر اثم و تعدی است، سفر طاعت و یا دست‌کم سفر عدم معصیت را شرط بدانیم.

نکته شایان ذکر اینکه، در روایات مربوط به زکات که آن را بر اقربای پیامبر حرام کرده است، دو تعبیر به‌چشم می‌خورد: یکی لفظ بنی‌هاشم؛ مانند روایت جعفر بن ابراهیم که می‌گوید: به امام صادق﵇ عرض کردم: «اتحل الصدقةُ لبني هاشم؟ فقال: انّما الصّدقَةُ الواجبةُ عَلَي النّاسِ لاتحلّ لَنَا.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۲۷۲ و ۲۷۶ ـ ۲۷۵) دوم، لفظ بنی‌عبدالمطلب؛ مانند روایت زراره از امام باقر و امام صادق﵇ که می‌فرمایند: «انّ الصّدقةَ لاتحلّ لِبَني عبدالمطّلب.» (همان: ۲۶۸) به‌نظر می‌رسد این‌دو منطبق بر یکدیگر باشد؛ زیرا همان‌گونه گفته شد، به‌لحاظ تاریخی نوادگان پسر هاشم منحصراً از عبدالمطلب باقی مانده‌اند.

اما اهل‌تسنن دیدگاه دیگری دارند. به‌طورکلی اهل‌تسنن شش نظریه در تقسیم خمس دارند که بیان آنها می‌تواند ما را در آگاهی از دیدگاه آنها نسبت به سه سهم اخیر یاری کند:

۱. تقسیم شش‌گانه مطابق ظاهر آیه؛ طبق این تقسیم، سهم خدا بنابر یک نظر به کعبه، و طبق نظر دیگر به نیازمندان می‌رسد.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

۲. برخی مفسران پیشین چون منهال بن عمرو ـ از اصحاب امام باقرﷺ و ثقه نزد اهل‌تسنن ـ به‌تبع اهل‌بیت معتقدند همه خمس از آنِ یتیمان، مساکین و ابناءالسبیل از اهل‌بیت است.

۳. به‌نظر شافعی، خمس پنج قسمت می‌شود: یک سهم عبارت است از سهم خدا و رسول که برای پیامبر است و در مصالح مؤمنین مصرف می‌شود؛ بقیه نیز طبق آیه بین چهار صنف اقربا، یتامی، مساکین و ابن‌السبیل تقسیم می‌شود.

۴. به‌نظر ابوحنیفه، خمس سه قسمت شده و به ایتام، مساکین و ابن‌السبیل داده می‌شود؛ سهم پیامبر و اقربای آن حضرت با رحلتش از میان رفته و سهم خدا نیز در مسجد و لشکر و قضاوت هزینه می‌شود.

۵. اختیار غنیمت به‌دست امام بوده و بسته به اجتهاد وی است؛ همه را می‌گیرد، بخشی را به اجتهاد خود به اقربای پیامبرﷺ می‌دهد و بقیه را در مصالح مسلمین هزینه می‌کند. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۱۱) ابن‌عربی مالکی نیز همین دیدگاه را دارد. (ابن‌عربی، بی‌تا: ۲ / ۸۶۰) قرطبی که خود مالکی‌مذهب است، این نظر را پسندیده و آن را دیدگاه مالکیه و سخن و عمل خلفای چهارگانه می‌داند.

۶ . برخی معتقدند نام خدا و پیامبرﷺ در صدر کلام، تشریفاتی است و خمس به چهار قسمت بعدی تقسیم می‌شود. (طوسی، بی‌تا: ۵ / ۱۲۴) دلیل قرطبی برای این نقل، روایت نبوی است که در جنگ حنین فرمود: «یا أیها الناس إنه لایحل لي مما أفاء الله علیکم قدر هذه إلا الخمس والخمس مردود علیکم.» (نسائی، ۱۴۰۶: ۷ / ۱۳۱) باید توجه داشت موضوع روایت، فیء است نه غنیمت. آری، درصورتی‌که فیء را با غنیمت یکسان بدانیم، همان حکم غنیمت را خواهد داشت.

در نتیجه، شیعه هم در اقربا و هم در اصناف سه‌گانه، هاشمی بودن را شرط می‌داند؛ ولی اهل‌تسنن این شرط را تنها در ذی‌القربی معتبر می‌دانند. طبیعی است دیدگاه شیعه با عنایت به تفاوت تعبیر زکات، اعم از واجب (زکات مصطلح) و مستحب (صدقات) از یک سو، و تعبیر خمس از سوی دیگر، بیشتر سازگاری دارد. ازاین‌رو برای هرکدام مصارفی بیان فرموده است؛ درباره زکات، مصارف هشت‌گانه معین نمود و فرمود: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (توبه / ۶۰) و برای خمس، مصارف شش‌گانه مقرر کرد و فرمود: «فَأَنَّ لِلَّه خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبِي وَ الْيَتامي وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ.» مورد اشتراک اسمی در هردو، الله، مساکین و ابن‌السبیل است و موارد متفاوتش در خمس، خدا، پیامبر، ذی‌القربی و یتیمان، و در زکات، فقرا، عاملان زکات، مولفة قلوبهم، اسرا و ورشکستگان‌اند. در نهایت می‌توان گفت مجموع اینها انسان را به این سمت سوق می‌دهد که

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

اینها دو چیزند؛ زکات برای عموم مردم، و خمس از آنِ پیامبرﷺ و خاندان آن حضرت است.

درخصوص آیه خمس، مسائل دیگری وجود دارد که باید تبیین شود:

۱. سهم امام و سهم سادات

عقیده شیعه در باب خمس براساس روایات، ازجمله روایت امام کاظمؑ که می‌فرماید:

يُقْسَمُ بَيْنَهُمُ الْخُمُسُ عَلَي سِتَّةِ أَسْهُمٍ سَهْمٌ لِلَّه وَ سَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّه وَ سَهْمٌ لِذِي الْقُرْبَي وَ سَهْمٌ لِلْيَتَامَي وَ سَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ فَسَهْمُ اللَّه وَ سَهْمُ رَسُولِ اللَّه لأُولِي الأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّه وِرَاثَةً وَ لَهُ ثَلاثَةُ أَسْهُمٍ؛ سَهْمَانِ وِرَاثَةً وَ سَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللَّه، وَ لَهُ نِصْفُ الْخُمُسِ كَملاً وَ نِصْفُ الْخُمُسِ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِه فَسَهْمٌ لِيَتَامَاهُمْ وَ سَهْمٌ لِمَسَاكينهمْ وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبيلهمْ يُقْسَمُ بَيْنَهُمْ عَلَي الْكتَاب وَ السُّنَّةِ ... .
(حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۵۱۳)

این است که نیمی از آن، یعنی سهم خدا، پیامبر و ذی‌القربی در اختیار امام قرار می‌گیرد و نیمی دیگر میان یتیمان، مساکین و در راه ماندگان از اولاد هاشم تقسیم می‌شود. از سوی دیگر در بینش فقهای شیعه، اعطای سهام سه‌گانه اخیر به فرزندان عبدالمطلب، به اجماع همه مسلمین جایز بوده و با آیه کریمه، موافقت قطعیه دارد و اگر به غیر آنان پرداخت شود، مخالفت احتمالی با قرآن، و با مخالفت شیعه، مخالف قطعی با اجماع است. اگر از سوی اهل‌سنت گفته شود الفاظ آیه عام بوده و این اختصاص، خود تخصیص است، در پاسخ باید گفت ذوی‌القربی نیز عام است و شامل بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم می‌شود؛ درحالی‌که خود شما آن را به بنی‌هاشم اختصاص داده‌اید؛ همان‌گونه که یتیم، مسکین و ابن‌السبیل نیز عام و مشترک بین مسلمان، ذمی و کافر است؛ درحالی‌که اختصاص به مسلمان دارد.

لازم به ذکر است از درون ادوات و تعابیر آیه، تساوی یا تفاوت توزیع خمس به‌دست نمی‌آید، مگر تعبیر «لام» در «فَأَنَّ لِلَّه خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبي ...» که شافعیه آن را برای تملیک و در نتیجه، بسط آن بر همه اصناف دانسته است. مالکیه و حنفیه آن را برای بیان مصرف دانسته و در نتیجه، معتقد به عدم لزوم بسط هستند. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۱۱) دراین‌میان، شیعه نیز معتقد است بسط واجب نیست، اما افضل است؛ (سیوری، بی‌تا: ۱ / ۲۳۴) چراکه آیه تنها در مقام بیان مصرف است، نه بیشتر. آری، بسا بتوان گفت اگر عدد نیازمندان همه اصناف و نیازشان مساوی باشند، بعید نیست که بتوان فتوا به لزوم تساوی داد؛ اما اگر چنین تساوی‌ای وجود نداشته باشد، توزیع بالسویه

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

لزومی ندارد. این حقیقت را می‌توان از روایات نیز استفاده کرد؛ چنان‌که محمد بن ابی‌نصر در روایتی از امام رضاؑ نقل می‌کند که: «أَفَرأیتَ إن کانَ صِنفٌ مِن الاصْنافِ اکثرَ او اقلّ مَا یُصْنَعُ بـه؟ قَـال: ذَلـک إلي الامامِ ، أرَایتَ رَسولَالله کیفَ یَصْنَعُ، أَلَیْسَ انّما کانَ یُعْطي عَلَي مَا یَرَي.» (حـر عـاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۵۱۹) ایـن مسئله در روزگاری که خمس به دست وکلا و یا نایبان ائمه معصومینؑ می‌رسد نیز جاری است.

۲. خمس در عصر حاضر و آینده

ممکن است این پرسش رخ نماید که اگر خمس باید در اختیار امام باشـد، در ایـن روزگـار کـه امـت اسلام دچار غیبت امامؑ است، سرنوشت خمس چه می‌شود؟ در پاسخ بایـد گفـت بـه‌حسـب ادلـه مقبوله، سهم امام در عصر غیبت امام زمانؑ در اختیار نایبان آن حضرت که علمای دیـن هسـتند، قرار می‌گیرد؛ چراکه مقوله خمس، حق بخشی از امت اسلامی است که باید به مصـرف آنهـا برسـد؛ ولی این بدان معنا نیست که به دولت، هرچند اسلامی پرداخت شود؛ مگر اینکـه رئـیس دولـت خـود امام و یا زعیم دینی باشد؛ مانند دولـت اسـلامی ایـران کـه رهبـر آن، نایـب امـام زمـانؑ اسـت. دراین‌صورت این وجوه برای برپا داشتن جمعه‌ها، جماعات، برگزاری مراسم حج، تقویت ارتباط افراد با یکدیگر، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، دعوت و ارشاد در برابر تبلیغات بیگانگان، همچنـین نشـر علـم و دور داشتن علمای دینی از متابعت قدرت‌های نامشروع، امور فرهنگی و ... به ایشان پرداخت می‌شود؛ نه به اعتبار رئیس دولت، بلکه به اعتبار زعامت دینی‌ای که دارند. (مدرسی، ۱۴۱۹: ۴ / ۶۰) بنـابراین در عصر حاضر خمس باید به فقیه عادل یا وکلا و مأذونین وی پرداخت شود.

۳. سهام غانمین

برخی گمان برده‌اند با توجه به جریان فتح مکـه، چهـارپنجم غنیمـت بعـد از تخمـیس آن در اختیـار پیامبرﷺ و جانشین اوست تا به‌هرنحو که مصلحت بداند، ازجمله تقسیم بین غانمین، عمل کند، نـه اینکه بالضروره از آنِ غانمین باشد. (ر.ک به: قرطبی، ۱۳۶۴: ۸ / ۳) لکن حقیقـت ایـن اسـت کـه بـا توجه به تعبیر «مَا غَنِمْتُمْ» و اضافه غنیمت به غانمین، بطلان این نظر آشکار است. به عبارت دیگـر، ازآنجاکه خداوند سبحان در آیه خمس، ارباب خمس و سهام شش‌گانه آن را بیان نمود، معلوم می‌شود چهارپنجم بقیه ـ به‌استثنای برخی موارد چون زمین و صفایا ـ از آنِ خودشان است که براسـاس نظـر اهل‌تسنن، مابقی غنائم، و برپایه دیدگاه شیعه، بقیه غنائم، مابقی سود تجارت، مازاد درّ و جواهر دریـا، اضافی معادن و ... مال صاحبان آن می‌باشد. درخصوص سهم غانمین ممکن است با توجه به اطـلاق

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

«مَا غَنِمْتُمْ» که خطاب به همه غانمین بوده و تفصیلی بیان نشده است، تساوی بین سواره و پیاده برداشت شود. اما حق این است که این امر را باید در جای دیگر جستجو کرد؛ چنان‌که امام صادق﵇ در روایتی می‌فرماید: «لِلْفَارِسِ سَهْمَانِ وَ لِلرَّاجِلِ سَهْم.» (کلینی، ۱۳۶۵: ۵ / ۴۴) مشهور بین فقها این است که برای راکب دو سهم و برای پیاده، یک سهم است. (نجفی، ۱۳۶۷: ۲۱ / ۱۸۳)

نکته پایانی در آیه خمس اینکه، چنان‌که صدر آیه با فعل امر و هیئت «اعلموا» که بیانگر مسلم بودن حکم است، آغاز شده و همراه با تأکید و تکرار «أنّ» آمده است، ذیل آیه نیز نکته‌ای به‌چشم می‌خورد که در کمتر تشریعی می‌توان یافت که خود بیانگر اهمیت مسئله خمس است و آن، تعلیق پرداختن خمس به ایمان است که فرمود: «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّه وَ ما أَنْزَلْنا عَلي عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَي الْجَمْعانِ.» این بدان معناست که عمل به حکم خمس، معلق به ایمان به خدا و قرآن شده است. نیز بدان معناست که معیار سنجش ایمان مدعیان این است که اگر خمس اموال را پرداخت کردند، معلوم می‌شود ایمان دارند؛ وگرنه چیزی جز لقلقه زبان نیست. در ضمن، قرین ساختن حق یتیمان، مساکین و ابن‌السبیل با حق خدا، پیامبر و ذی‌القربی، خود بیانگر اهتمام به حقوق نیازمندان است.

نتیجه

هم شیعه و هم اهل‌تسنن در تفسیر آیه و تعیین مصادیق سهم‌داران خمس، از روایات پیامبرﷺ و جانشینان آن حضرت کمک گرفته‌اند و هردو بر این باورند که تشریع خمس برای تعدیل امور اقتصادی جامعه است. شیعه و سنی، به‌خصوص شیعه، خمس را بدل از زکات می‌دانند. در تمایزها شیعه معتقد است آیه خمس نه ناسخ است و نه منسوخ و به حکم خود باقی است؛ درحالی‌که اهل‌تسنن آیه خمس را دست‌کم ناسخ برخی آیات دیگر می‌دانند. شیعه معتقد است غنیمت در مفهوم عرفی و لغوی خود و نیز با تأیید روایات، هرآنچه که انسان به‌دست می‌آورد، اعم از غنیمت جنگی، غوص، معدن و ارباح مکاسب را شامل می‌شود. بدین معنا، غنیمت جنگی یکی از مصادیق «ما غنمتم» است، نه مصداق انحصاری آن؛ درحالی‌که اهل‌سنت غنیمت را منحصراً به غنائم جنگی تفسیر کرده‌اند. به عقیده شیعه، خمس در تقسیم نخستین، شش قسمت می‌شود و در تقسیم ثانوی، با تجمیع سه قسم اول در یک مجموعه و سه قسم اخیر در مجموعه دیگر، به سهم حاکم اسلامی (پیامبر، امام و ولی) و سهم سادات قسمت می‌شود؛ برخلاف اهل‌تسنن که سهم خدا را تشریفاتی دانسته و سهم پیامبرﷺ را مخصوص زمان حیات می‌دانند. براساس نظر شیعه، دریافت‌کنندگان چهار سهم اقربا، یتامی، مساکین و ابن‌السبیل باید منسوب به هاشم و عبدالمطلب باشند.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

منابع و مآخذ

الف) کتاب‌ها

- *قرآن کریم*.
- آلوسی بغدادی، سید محمود، بی‌تا، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.
- ابن‌حزم، علی بن احمد، ۱٤۰۳ ق، *جمهرة انساب العرب*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن‌حنبل، احمد، بی‌تا، *مسند احمد بن حنبل*، قاهره، مؤسسة قرطبة.
- ابن‌شهرآشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱٤۱۰ ق، *متشابه القرآن و مختلفه*، تحقیق و مقدمه علامه شهرستانی، قم، بیدار.
- ابن‌عربی، محمد بن عبدالله، بی‌تا، *احکام القرآن*، قاهره، بی‌نا.
- ابن‌فارس، احمد بن زکریا، ۱٤۲۰ ق، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دار الجیل، چ دوم.
- ابن‌منظور افریقی، محمد بن مکرم، بی‌تا، *لسان العرب*، همراه با حواشی یازجی و گروهی از لغویان، بیروت، دار صادر.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱٤۰۷ ق، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة*، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین، چ چهارم.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱٤۰۹ ق، *وسائل الشیعة*، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
- حقی بروسوی، اسماعیل، بی‌تا، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دار الفکر.
- دروزه، محمد عزه، ۱۳۸۳ ق، *التفسیر الحدیث*، قاهره، دار إحیاء الکتب العربیة.
- رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر، ۱٤۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ سوم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱٤۱۲ ق، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق و بیروت، الدار الشامیة و دار العلم.
- زحیلی، وهبة بن مصطفی، بی‌تا، *الفقه الإسلامی و أدلته*، دمشق، دار الفکر، چ چهارم.
- سیوری، مقداد بن عبدالله، بی‌تا، *کنز العرفان*، تحقیق محمدباقر بهبودی، تهران، المکتبة الرضویة لاحیاء الآثار الجعفریه.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]

ـ سیوطی، جلال‌الدین، ۱٤۰٤ ق، ***الدر المنثور فی تفسیر المأثور***، قم، کتابخانه مرعشی نجفی.
ـ طباطبایی، سید محمدحسین، بی‌تا، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
ـ طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ۱٤۱۲ ق، ***جامع البیان فی تفسیر القرآن***، بیروت، دار المعرفة.
ـ طوسی، محمد بن حسن، بی‌تا، ***التبیان فی تفسیر القرآن***، مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
ـ فیومی، احمد بن محمد، ۱٤۱٤ ق، ***مصباح المنیر***، قم، دار الهجرة.
ـ قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳٦٤، ***الجامع لأحکام القرآن***، تهران، ناصرخسرو.
ـ کاشانی، ملا فتح‌الله، ۱٤۲۳ق، ***زبدة التفاسیر***، قم، بنیاد معارف اسلامی.
ـ کاظمی، جواد بن سعید، ۱۳٦٥، ***مسالک الافهام الی آیات الاحکام***، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
ـ کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳٦٥، ***الکافی***، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
ـ کیا الهراسی، علی بن محمد، ۱٤۰٥ق، ***احکام القرآن***، بیروت، دار الکتب العلمیه.
ـ مدرسی، سید محمدتقی، ۱٤۱۹ ق، ***من هدی القرآن***، تهران، دار محبی الحسین علیه‌السلام.
ـ مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷٤، ***تفسیر نمونه***، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
ـ نجفی، محمدحسن، ۱۳٦۷، ***جواهر الکلام***، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چ سوم.
ـ نمیری بصری، عمر بن شبه، بی‌تا، ***تاریخ المدینة المنورة (أخبار المدینة النبویة)***، تحقیق فهیم محمد شلتوت، بیروت، دار الفکر.
ـ نسائی، احمد بن شعیب، ۱٤۰٦ ق، ***سنن النسائی***، تحقیق عبدالفتاح أبوغدة، الأحادیث مذیلة بأحکام الألبانی علیها، حلب، مکتب المطبوعات الإسلامیه.
ـ نیشابوری، حسن بن محمد، ۱٤۱٦ق، ***تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان***، بیروت، دار الکتب العلمیه.

ب) مقاله‌ها

ـ محامد، علی، ۱۳۹۱، «تفسیر تطبیقی آیه شریفه انفال»، ***مطالعات تفسیری***، ش ۹، قم، دانشگاه معارف اسلامی.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-20]
[DOR: 20.1001.1.22287256.1391.3.10.1.7]